

خواب‌های طلایی

www.ketab.ir

مژگان زارع



پاییز ۱۴۰۲

خواب‌های طلایی

نویسنده: مزگان زارع

ویراستار: مزگان معصومی

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۳۶۸-۳۳-۶

شماره کتاب‌شناسی ملی: ۴۱۹۴۶۶۵

نوبت نشر: چهارم

زمان نشر: پاییز ۱۴۰۲

شمارگان: ۱۵۰ جلد

قیمت: ۳۵۰,۰۰۰ تومان

بیادآوری اخلاقی و حرفه‌ای:

کلیه حقوق ناشی از این اثر متعلق به انتشارات شادان است و هرگونه استفاده مادی، معنوی و غیره (به هر شکل و در هرگونه بستر واقعی یا مجازی) صرفاً با کسب اجازه و بومی از ناشر (نماینده نویسنده) امکانپذیر می‌باشد.

انتشارات شادان

گروه فرهنگی انتشاراتی



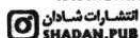
دفتر مرکزی: تهران

اشرفی اصفهانی - بالاتر از نیایش - خیابان دربندی - شماره ۳۵

تلفن ۰۲۰ ۴۴ ۸۰ ۱۸ ۸۰ - ۴۴ ۸۰ ۱۸ ۸۱ - ۸۸ ۲۴ ۱۰۲۰

www.shadan.ir

info@shadan.ir



در اینستاگرام نیز همراهان باشید:

عنوان: خواب‌های طلایی پدیدآور: مزگان زارع

تهران: شادان / ۱۳۹۵ ۵۲۸ صفحه / (رمان ۱۲۰۴)

شابک: ISBN : 978-600-7368-33-6

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیپا.

موضوع: داستانهای فارسی - قرن ۱۴

رده‌بندی کنگره: ۸۰۷۶ PIR رده‌بندی دیویی: ۶۲/۳۸

شماره کتاب‌شناسی ملی: ۴۱۹۴۶۶۵

همزادی برای عشق...

مثل کسانی بود که پختگی لازم را برای زندگی دارند، البته نه از صدقه سر دانشگاه و تحصیلات آکادمیک، و نه حتی به دلیل مطالعه و کتابخوانی! او در کوره زندگی آبدیده شده بود. سن و سالی نداشت، اما با کمی تأمل و شاید گپ زدن، می شد فهمید که خیلی بیشتر از آنچه باید، تجربه کسب کرده است.



مجبور بودیم کمی با صحبت کردن وقت بگذرانیم، پس خیلی زود دغدغه ها و تجربیاتش را بیرون ریخت: «از من می شنوی یا عاشق نشو، یا اگر شدی بی خیال رسیدن باش!». خیلی مختصر و کوبنده... که پشت آن حتماً هزار و یک حرف داشت بودامه داد: «آدم عاشق فرصتی برای رسیدن ندارد... اگر هم خیلی زورنگ و تودار باشد عشق را نگه می دارد برای اشک های گاه و بی گاهش، توی همین فرصت های یواشکی که زمانی برای فکر کردن به معشوق دارد... عشق جایی است کنار همان ترانه های ناگفته، عاشقانه های فراموش شده... مثل کلامی که قبل از گفتن از دهان می افتد!».

همه این جملات را گفت برای آن که درد دل خودش را بگوید: «شاید عشق برای ماها که درست سر بزنگاه جوانی به دلیل گرفتاری های خانوادگی و مالی مجبور به گذشتن از دل و دلدادگی می شویم، نباشد... شاید هم عشق مال اونهایی است که برای حفظ آبروی خانوادگی مجبور نیستند لبخند زورکی به کسی بزنند که

قیافه‌اش هم قابل تحمل نیست!... من لیخند زدم، البته نه به روی کسی که شب‌ها از دوری‌اش اشک ریختم، بلکه به اون که قرار بود با اموالش همه‌مون رو خوشبخت کنه!!... پس بهم نگو عاشق‌ها به هم میرسند... نه، نمی‌رسند!.

دیدم ظاهراً این حرف‌ها فقط در قصه‌ها و صفحه حوادث نیست و میان همین آدم‌های هر روزه هم خیلی راحت اتفاق می‌افتد. آن وقت دیگر حرفایی مثل گوهر یک دانه‌ای بنام عشق و معشوقی که در خواب دختران جوان با اسب سپید می‌آید خنده‌دار خواهد بود. زندگی گاهی بی‌رحم می‌شود و انگار تمام نیرویش را جمع می‌کند تا پوزخندی تلخ بزند به ریخت و قیافه عاشق و معشوق، و طوری بشود که عاشقِ دل‌باخته ما بگوید همه این‌ها فقط حرف است و قصه! اصلاً شاید عشق همه‌اش همین است و وقتی جاودانه می‌شود که همراه با نرسیدن باشد: عشق در لحظه جدا شدن و نرسیدن نطفه‌اش کامل می‌شود و معنا پیدا می‌کند. انگار که این دو، عشق و جدایی، همزاد یکدیگرند. وقتی اولی نطفه می‌بندد، دومی خود را آماده حضور می‌نماید و منتظر می‌شود تا وقتش برسد.

بگذریم از قصه آدم‌ها و برسیم به قصه امروز خودمان. قصه‌ای که راوی‌اش رابطه میان قلم و مخاطب را خوب شناخته و اولین — و شاید مهم‌ترین — قدم در رمان نویسی که همانا شناخت مخاطب امروز است را می‌داند. روایت «خواب‌های طلایی» هم از دل همین آدم‌های نزدیک سرچشمه گرفته و به همین دلیل ملموس است و برای مخاطب شادان قابل تأمل. می‌دانم — از روی تمام این سال‌ها با شادانی‌ها بودن — که دل می‌سپارند به قصه‌اش و روزهایی را با شخصیت‌های آن خو می‌گیرند.

عشق‌تان فارغ از جدایی!

بهمن رحیمی

مرداد ۱۳۹۵ - تهران

